

به نام خدا

از مجموعه نگاشته های "آن آشنا"

## فرمانروای هستی

(گفتگوهایی دربارهٔ جهان بینی توحیدی)

فرمانروای هستی

بِنَمَا به ما که هستی

آنکه بگو که هستی؟

### (۱۱) گامی فراتر از گلیم

گفته های آن آشنا کاملاً مرا از لاکِ دفاعی ام بیرون آورد.

با شهامت گفتم:

- پس خودِ شما هم برای برهان های رایج هیچ گونه ارزشی قائل نیستید.

فرمود:

- لطفاً حرف در دهانم نگذارید.

به نظر من آن برهان ها نه تنها بی ارزش نیستند بلکه تا اندازه ای خوب و مفید اند

چون اصولاً

هر چیزی که انسان را به اندیشیدن ترغیب کند "خوب" است

هر چیزی که ذهن انسان را به سوی "او" بخواند "مفید" است

اما نباید از یاد برد که

آن برهان‌ها ناکامل و لذا ناکافی‌اند.

بهتر است بگویم که

برهان به معنای دقیق کلمه به شمار نمی‌آیند؛

چون

استدلال‌های آن‌ها متکی به برخی ناتوانی‌های ذهنی انسان‌اند.

گفتم:

- این یک ادعا از سوی شماست و به گفته خودتان باید آن را اثبات کنید. لاقلاً اگر آن را ثابت نمی‌کنید

لطفاً در مورد آن کمی توضیح بدهید.

فرمود:

- مثلاً در برهان نظم، مفهومی به کار گرفته می‌شود که بیرون از ذهن انسان مصداق ندارد.

مفهوم "نظم" ساخته ذهن ماست و در دنیای بیرون از ذهن، چیزی به عنوان "نظم" یا "بی‌نظمی"

وجود ندارد.

با تعجب پرسیدم:

- پس چرا در زندگی روزمره ما این همه حرف در مورد نیاز به "نظم" و ضرورت پرهیز از "بی‌نظمی" در

میان است؟

فرمود:

- انسان ها چیزی را "منظم" می نامند که بتوانند آن را به آسانی به خاطر بسپارند و نیز آن را به راحتی به یاد بیاورند.

برای ذهن انسان، به یاد سپردن و به یاد آوردن یک شش ضلعی با اضلاع مساوی آسان تر از به خاطر سپردن و به خاطر آوردن یک هفت ضلعی با اضلاع نامساوی است. از این رو دارنده آن ذهن، اولی را منظم تر از دومی می داند و برایش ارزش بیشتری قائل می شود؛ حال آن که هر دوی آن ها به یک اندازه "واقعیت وجودی" دارند.

گفتم:

- در مورد برهان علت العِلل و زنجیره علت ها و معلول ها چه می گویند؟

فرمود:

- آن جا هم چون ذهن انسان توانایی تخیل و تصور "بی نهایت" را ندارد ناگزیر می شود بپذیرد که این رشته "باید" سری داشته باشد و از آن سر حتماً "باید" به "کسی" یا "چیزی" ختم شود.

\*\*\*\*

پرسیدم:

- این ناتوانی های ذهنی انسان از کجا ناشی می شود؟

فرمود:

- هستی لایه های متعددی دارد.

یک لایه، یا شاید بتوان گفت یک ساحت از هستی، وادی واقعیت ها است؛ همین وادی که انسان ها در آن

قرار دارند، در آن به دنیا می آیند، زندگی می کنند، و به چشم ظاهر از میان می روند.

این وادی، در بندِ زمان و مکان و متکی به زنجیره یا شبکه در هم تنیده علت ها و معلول هاست. برای زندگی کردن و زنده ماندن در این وادی، علاوه بر توانایی های جسمانی، به انسان ها برخی قابلیت های ذهنی از جمله عقل - یا بهتر بگوییم عقل استدلالی - داده شده است تا انسان ها به کمک آن از معلول ها به علت ها پی ببرند و با شناخت تدریجی علت ها و درک روزافزون زنجیره ها و شبکه های علی، قادر شوند تا خود، معلول های مورد نیازشان - یا حتی معلول هایی جدید - را پدید آورند و به نتایج مورد نظر خود دست یابند.

ادامه داد:

- همین عقل استدلالی است که آن چه که به یاد سپردن و به یاد آوردنش آسان است را منظم می پندارد و چون قدرت تصور بی نهایت را ندارد تنها می تواند زنجیره علی را به صورت یک رشته دارای یک سر - آن هم سری بی نیاز از علت - مجسم کند.

برهان های رایج، ساخته همین "عقل استدلالی" اند.

برهان هایی که ناکامل و لذا در برخی موارد گمراه کننده اند.

گفتم:

- پس "عقل استدلالی" می آید تا آبرو را درست کند اما "چشم را کور می کند".

فرمود:

- البته این نوع عقل اگر در چارچوب توانایی های واقعی خود قدم بردارد می تواند سود بسیار به انسان ها

برساند.

پرسیدم:

- چه طور؟

فرمود:

- عقل استدلالی در جستجوهای که در شبکه علی واقعیات انجام می دهد گاه نکات یا چیز های بسیار مهمی را می یابد و یا به نتایجی سرنوشت ساز می رسد.

به همین دلیل استدلال های ناکامل این نوع عقل در برخی موارد می توانند مفید واقع شوند؛  
برهان نظم و برهان معمار جهان آفرین و برهان علیت می توانند ذهن کسانی که فقط در وادی واقعیات سیر می کنند، و یا فقط از عقل استدلالی استفاده می کنند، را به سوی احتمال وجود یک ناظم ، یا یک پدید آورنده هستی، و یا یک علت العلی ، راهنمایی کنند؛ حتی اگر نتوانند در این باره آن ها را صد در صد متقاعد سازند و یا چیزهای زیادی درباره "او" به آن ها بگویند.

\*\*\*\*

پرسیدم:

- عقل، یا به قول شما عقل استدلالی، چیست؟

فرمود:

- اگر خدا خواهد، روزی برای شما درباره سه صورت وجودی یک انسان صحبت خواهیم کرد:

جسم (تن)، نفس (جان)، روح (روان)

اکنون همین قدر بدانید که

جسم و نفس یک انسان با یکدیگر "متناظر" اند.

یعنی هر بخش از جسم یک انسان با بخشی در نفس او متناظر است و بالعکس.

"ذهن" در نفس یک انسان، متناظر با بخشی از "مغز" در جسم اوست.

یکی از توانایی های ذهن، عقل استدلالی است که کارش شناسایی شبکه علی و رشته تداعی ها، و

استدلال و استنتاج بر مبنای آن ها است.

مغز، به عنوان بخشی از جسم، ساکن در وادی واقعیت هاست؛ اسیر همین زنجیره علیت است و پای در بند زمان و مکان دارد.

و افزود:

- از این رو توانایی های ذهن، و لذا توانایی های عقل استدلالی، هم محدود به همین وادی اند و فراتر از این محدوده، حیطة صلاحیت آن ها نیست.

به زبان دیگر،

گستره گلیم ذهن و عقل استدلالی، همین وادی واقعیت ها است.

و وقتی عقل استدلالی به مسائلی فراتر از این محدوده - مثلاً به اثبات وجود خدا - می پردازد گام به حیطة ای گذاشته است که خارج از صلاحیت و توانایی اوست.

به بیان دیگر، آن گاه پای از گلیم خویش فراتر نهاده است .

ادامه داد:

- در آینده ای نه چندان دور برایتان خواهم گفت که

این گام از گلیم خود فراتر نهادن عقل استدلالی، منشأ بسیاری از مسائل و مصائب اعتقادی است

و در امر شناخت حقایق، گاهی به راستی

انسان را کور می کند.

گفتم:

- عجب!

تا به حال شنیده بودم که عقلمان به ما می گوید که هیچگاه پیمان را از گلیمان درازتر نکنیم، نمی دانستم

که او هم، مثل خیلی از ما آدم ها، آن چه را که به دیگران پند می دهد خودش اجرا نمی کند!

\*\*\*\*

ادامه دارد .....